

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبایی یزدی دامت برکاته

دوره دوم - سال سیزدهم - جلسه ۹۱ - دوشنبه ۱۸/۲/۹۶

۵. دانش اصول فقه

علم دیگری که در استنباط مورد نیاز است، علم اصول است. آنچنان که از نام این علم (اصول الفقه) پیداست، پایه‌های فقه به واسطه این علم شکل می‌گیرد و اجتهاد بدون داشتن اصول ممکن نیست. علم اصول نیز مانند بقیه علوم است و نسبت به زمان‌ها، متفاوت است و در زمان ما حداقل به دلیل پیدایش مسائل جدید و تراکم شبهاتی که پیدا شده و برای دفع آنها، نیاز به آن زیاد است. کسی که نتواند معنای ظهور یا حجیت آن یا معنای خبر ثقه و حجیت آن را بفهمد، و یا نتواند با تمسک به قواعد مذکور در بحث عام و خاص و مطلق و مقید، عام را حمل بر خاص یا مطلق را حمل بر مقید کند، چگونه می‌تواند اجتهاد کند؟! اگر کسی نتواند در جمله‌ای که دارای مفهوم است مفهوم را بفهمد، یا در جایی که تعارض مستقر است نتواند اختیار مبنا کند، یا اگر نتواند اثبات کند که اجتماع امر و نهی در دو عنوان، ممکن است یا ممکن نیست و یا نتواند اثبات کند که نهی در عبادات موجب فساد است یا نیست و یا نتواند اثبات کند نهی در معاملات چگونه است و... نمی‌تواند استنباط کند.

به هر حال مجتهد مطلق نیاز به همه این مباحث دارد، آن‌هم به این شکل که با اجتهاد، این مطالب را فهمیده باشد. مجتهد متجزی نیز هرکدام از این مباحث را که در بحثش تأثیر دارد باید بداند.

همچنین مباحث اصول عملیه در جایی که به ادله اجتهادیه دسترسی پیدا نشود، لازم است. اینکه مجرای استصحاب، برائت، احتیاط یا تخییر کدام است، قابل غمض عین نیست. البته این مباحث یا بدون واسطه منتج به حکم فرعی فقهی کلی است یا با واسطه کم، ولی اگر واسطه بعید باشد داخل در علوم دیگر می‌شود و داخل علم اصول نیست؛ زیرا گفتیم موضوع علم اصول، حجج عامه‌ای است که تناسب الفقه تناسباً قریباً و معمولاً حجج عامه است. آنچه در موارد خاص مفید است مثل لغت، جزء مبادی علم فقه است اما جزء علم اصول نیست.

از اینجا روشن می‌شود کلامی که مرحوم آخوند رحمته‌الله در ردّ اخباریان بیان کرده است کلام بجایی است.

برخی اخباریون علی حسب نقل گفته‌اند^۱ علم اصول بدعت است؛ زیرا مثلاً زمان امام صادق علیه السلام اصولی در میان نبود. آیا زراره با اتکال به اصول، استنباط می‌کرد؟! یا زکریا بن آدم و امثال این‌ها چنین می‌کردند؟!

جوابش این است که آنها نیز اصول را به کار می‌بردند. مگر نه این است که در زمان آنها نیز گاهی روایتی با یک روایت دیگر تعارض می‌کرد، آنها نیز یا قائل به تساقط یا قائل به تخییر و یا قائل به ترجیح بودند. اگر قائل به ترجیح بودند مرجحات را چه می‌دانستند؟ آنها این امور را از خود ائمه علیهم السلام یاد می‌گرفتند. اینکه عام و خاصی داریم، در خود روایات وجود دارد، البته گاهی ممکن است اصطلاحات فرق داشته باشد. وجود مجاز و حقیقت و اینکه آیا معنای مجازی مراد است یا معنای حقیقی، آیا مثلاً امر دال بر وجوب است یا خیر، و نظیر این‌ها در روایات وجود دارد، اما هرچه از عصر ائمه علیهم السلام و عصر صدور روایات دورتر شدیم، نیاز به تبویب و تنظیم این مطالب بیشتر شده است.

حتی خود اخباریون هم علم اصول را به کار می‌برند؛ مثلاً می‌گویند بر این مطلب امر وارد شده است و امر ظهور در وجوب دارد و ظهور حجت است، که این همان کاربرد اصول است. یا می‌گویند این عبادت

۱. الفوائد المدنیة و بذیله الشواهد المکیة، ص ۷۶.

... ثم جماعة من متأخري أصحابنا غفلوا عما ذكرناه من ابتناء تلك القواعد على تلك الامور فدوتوا اصولا على منوال اصولهم إلا في مواضع يسيرة اطلعوا على أنها مخالفة لما تواتر عن العترة الطاهرة عليهم السلام. و سمعت من بعض المشايخ أنه لما غيرت جماعة من علماء العامة أصحابنا بأنه ليس لكم فن كلام مدون و لا اصول فقه كذلك و لا فقه مستنبط و ليس عندكم إلا الروايات المنقولة عن أئمتكم، تصدى جماعة من متأخري أصحابنا لرفع ذلك، فصنفوا الفنون الثلاثة على الوجه المشاهد، و غفلوا عن نهيم عليهم السلام أصحابهم عن تعلم فن الكلام المبني على الأفكار العقلية و أمرهم بتعلم فن الكلام المسموع منهم عليهم السلام و كذلك عن القواعد الاصولية الفقهية الغير المسموعة منهم عليهم السلام. و كذلك عن المسائل الفقهية الاجتهادية، و صرحوا عليهم السلام بأنه علموا اولادكم احاديثنا قبل ألفة اذهانهم بما في الكتب الغير المأخوذة عنا و صرحوا بأن ما في أيدي الناس من حق فقد خرج منا أهل البيت و ما في أيديهم من باطل فمن أنفسهم.

و أنا أقول: لاكتفاء هذه الجماعة بمجرد العقل في كثير من المواضع خالفوا الروايات المتواترة عن العترة الطاهرة عليهم السلام في كثير من المباحث الكلامية و الاصولية. و تفرغت على المخالفة في الاصول المخالفة في المسائل الفقهية في مواضع كثيرة من حيث لا يدرون. ثم اكتفاؤهم بذلك و عدم رجوعهم إلى كلامهم عليهم السلام إما لشبهة دخلت عليهم و إما لغفلة، و الله أعلم. و لو التزموا عند تدوين الفنون الثلاثة تصدير الأبواب و الفصول و المسائل مثلا بكلام العترة الطاهرة عليهم السلام ثم توضيحها و تأييدها باعتبارات عقلية لكان خيرا لهم. و الله المستعان.

و أول من غفل عن طريقة أصحاب الأئمة عليهم السلام و اعتمد على فن الكلام و على اصول الفقه المبنيين على الأفكار العقلية المتداولين بين العامة - فيما أعلم - محمد بن أحمد بن الجنيد العامل بالقياس، و حسن بن علي بن أبي عقيل العماني المتكلم، و لما أظهر الشيخ المفيد حسن الظن بتصانيفهما بين يدي أصحابه - و منهم السيد الأجل المرتضى، و رئيس الطائفة - شاعت طريقتهما بين متأخري أصحابنا قرنا فقرنا. حتى وصلت النوبة إلى العلامة الحلّي فالتزم في تصانيفه أكثر القواعد الاصولية للعامة، ثم تبعه الشهيدان و الفاضل الشيخ علي رحمهم الله تعالى.

و ...

منه‌ی است و نهی موجب فساد است، یا می‌گویند ولو اینجا دلیل عامی داریم ولی ادله‌ی خاصی هست که ما را از آن عام خارج می‌کند، یا ولو مطلق است اما مقید دارد. این‌ها همه کاربرد علم اصول است و چیز دیگری نیست. یا اینکه می‌گویند مفهوم یا فحوی - یعنی مفهوم اولویت - دلالت می‌کند، یا مثلاً می‌گویند اینجا باید احتیاط کرد و مجرای برائت نیست و آنجا مجرای برائت است. این‌ها همه علم اصول است. اگر کسی این مباحث را که به صورت پراکنده در کتاب‌های اخباریون ذکر شده است و به کار گرفته‌اند جمع کند و نامش را اصول بگذارد آیا بدعت است؟! روشن است که چنین نیست.

آری، بعضی از مباحث در اصول است که آقایان اخباری در آنها با اصولیون اختلاف دارند. فرضاً در اینکه آیا استدلال‌ات عقلیه‌ای که مبتنی بر مقدمات عدیده است، حجت است یا خیر، به برخی اخباریون نسبت داده شده که این را حجت نمی‌دانند؛ چون معمولاً خطا می‌شود و عقلی نیست، نه اینکه اگر عقلی باشد دیگر قبول نداشته باشند. یا ظهور کتاب بنابر نظر برخی از آنها حجت نیست. این‌ها نیز نظریات اصولی است، چه فرقی با مباحث اصولی دیگر دارد؟

به هر حال اینکه علم اصول مورد نیاز است حتی به صورت مدوّن، شکی در آن نیست. هرچند بعضی از کتاب‌های اصولی در بعضی مباحث، غور بیشتری کرده‌اند که یا اصلاً جزء اصول نیست یا به آن اندازه احتیاج نیست، که حرف و اشکال دیگری است و برای سبک عادی حوزه باید این مطالب را تهذیب کرد، کما اینکه کسانی همچون مرحوم آخوند^{رحمته‌الله} این کار را کرده‌اند، مرحوم مظفر نیز به شکل دیگری این کار را کرده و همین‌طور مرحوم شهید صدر و دیگران.

۶. علم رجال و درایه

علم دیگری که مورد نیاز است، علم رجال و درایه است که از احوال روات و احکام حدیث بحث می‌کند؛ یعنی از انواع حدیث (همچون صحیح، غیر صحیح و حسن) و یا نحوه‌ی تحمل حدیث و همچنین درباره‌ی روات که کدام ثقه است، کدام عادل است، کدام ثقه نیست، کدام علی‌رغم عادل بودن ضابط نیست و... . این نیز یکی از علوم است که فی‌الجمله مورد نیاز است، متنها مقدار نیاز به آن بر حسب مسلک‌ها متفاوت است.

ممکن است مسلکی قائل شود که آنچه در کتب اربعه یا حتی در کتب معروفه است، مطلقاً احتیاج به بررسی سندی ندارد و معتبر است - چنانکه منسوب به اخباریون است - یا اگر روایت مورد اعراض واقع نشده باشد یا اگر مشهور به آن عمل کرده باشند احتیاج به بررسی سندی ندارد و معتبر است. در این صورت،

نیاز به علم رجال کمتر می‌شود؛ زیرا کسی که قائل است اگر مشهور به روایتی استناد کرده باشد آن روایت دیگر بررسی سندی احتیاج ندارد، یا عدم اعراض مشهور و یا وجود در کتب اربعه را کافی بداند، معلوم است که دیگر به علم رجال کاری ندارد إلا در مواردی که نتواند احراز کند مشهور به روایتی استناد کرده‌اند یا از روایتی اعراض نکرده‌اند، یا در مواردی که روایتی در کتب اربعه نباشد.

همچنین اگر کسی قائل شود روایتی که مشهور به آن عمل نکرده‌اند حجت نیست، لامحاله بررسی سندی برای او فایده‌ای ندارد و لذا اینجا هم نیاز به رجال ندارد ولو اینکه سندش هم صحیح باشد؛ چنانکه در فقه می‌بینیم خیلی جاها روایتی به حسب قواعد درایه و رجال صددرصد سندش صحیح است، ولی نسبت به آنهایی که قائلند اگر مشهور عمل نکردند دیگر این روایت حجت نیست، حتی اگر اثبات کنید سندش صحیح است فایده‌ای ندارد، بلکه می‌گویند «کلما از دادت صحهً از دادت وهنا»؛ هرچه که صحتش بیشتر باشد و مشهور به آن عمل نکرده باشند، معلوم می‌شود که وهنش بیشتر است.

بنابراین اگر کسی در نطاق واسعی به این مسالک ملتزم باشد و مخصوصاً معتقد باشد همین که روایتی در کتب اربعه و سایر کتب معروفه باشد کافی است، دیگر خیلی نیاز به رجال کم می‌شود. مگر اینکه روایتی در غیر کتب معروفه پیدا شود و مشهور هم به آن عمل نکرده باشند، که در این صورت اگر قائل باشند که روایت کردن از ثقه کافی در حجیت است، باید توسط علم رجال بررسی شود که آیا این روایت حجت است یا نیست.

در مقابل، اگر مسلکی باشد که خیلی اعتنا به مشهور نکند مگر در جاهایی که اعراض مشهور موجب اطمینان به خللی در روایت می‌شود، یا اینکه قائل باشند عمل مشهور موجب جبران ضعف سند نمی‌شود مگر در جاهایی که اطمینان به صحت روایت و وثوق به صدور روایت پیدا می‌شود، معلوم است که بیشتر نیازمند به علم رجال هستند. لاسیما اگر توثیقات عامه - همچون توثیق مشایخ ثلاث در روایاتی که راوی آن ابن ابی عمیر و صفوان و بزندی باشند^۱ - را قبول نداشته باشند و حتی آنها را هم بررسی تفصیلی سندی کنند، نیاز چنین افرادی به رجال خیلی بیشتر است و باید به اندازه‌ای که نیازشان برطرف شود ولو با مراجعه به کتب، از علم رجال و درایه آگاهی داشته باشند.

بنابر آنچه که سبک مختار ما است، نیاز به رجال و درایه زیاد است (زیرا همچنان که سابقاً گفته‌ایم، ما

۱. گرچه همین نیز یک حکم رجالی است.

توثیقات عامه و شهرت و نیز وجود روایت در کتب اربعه را کافی ندانستیم) و باید بررسی کنیم که روایت از طریق افراد ثقه و معتبر رسیده یا خیر. بلی در بعضی موارد، انسان از فتوای مشهور اطمینان به صدورش پیدا می‌کند و یا از اعراض مشهور اطمینان به خلل در روایت می‌شود.

۷. بعض مباحث از علوم دیگر

معمولاً در اینجا پرونده مبادی فقه را از حیث علوم دیگر می‌بندند و می‌گویند به علم دیگری نیاز نیست، ولی باید دانست این چنین نیست که فقه کلاً احتیاج به علوم دیگر نداشته باشد. حداقل برای مجتهد مطلق، به اندازه‌ای که به منطقی نیاز است، دانستن علم تاریخ به مفهوم اعمش که شامل سیره رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام و شأن نزول آیات است، نیز مورد نیاز است. یا دانستن جغرافیا، در بعضی از مباحث نظیر جغرافیای مکه و مدینه، تعیین مسافت که مثلاً مسافت قصر چقدر است و... مورد نیاز است و اگر فی الجمله جغرافیای مکه و مدینه و حتی کوفه را نداند، نمی‌تواند استنباط را به پایان برساند. در مباحث قبله و... نیز فی الجمله علم هیئت و نجوم، در حد بسیطی - که امروزه میان ما رسم نیست، ولی سابقاً شاید عوام هم می‌دانستند - لازم است. مثلاً روایت معتبری داریم که ازدواج هنگام قمر در عقرب، مکروه است.^۱ مجتهد برای فهم این روایت باید بداند مقصود از قمر در عقرب، برج عقرب است یا چیز دیگری است. همچنین در بعض مسائل دیگر، هیئت و نجوم فی الجمله ولو در حد بسیطش برای مجتهد مطلق یا متجزی‌ای که در آن مسئله می‌خواهد اجتهاد کند، لازم است.

همچنین اندکی علم حساب برای بحث ارث لازم است. البته اگر کسی تیزهوش باشد ممکن است بدون داشتن علم حساب رسمی بتواند محاسبات را انجام دهد، اما برای کسی که هوش در آن حد ندارد، خواندن آن مقداری از حساب که در علم فرائض لازم است، جزء مبادی حساب می‌شود.

باید اضافه کنیم که اگر قائل شویم تعیین مصادیق کلی احکام، مثل اینکه می‌گوییم حیوان قیمی است یا گندم و حبوبات مثلی است، نیز از شأن فقیه است - که فی الجمله هم این چنین است - و در موضوعات مستحدثه نیز شناخت برخی از موضوعات علی النحو الکلی نه جزئی، از شأن فقیه می‌باشد؛ مثلاً اینکه آیا پول (غیر ذهب و فضه) مثلی است یا قیمی؟ ضمانش چگونه است ولو به نحو کلی باشد؟ زکات دارد یا ندارد؟

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۲۷۵:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ إِبرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ: مَنْ سَافَرَ أَوْ تَزَوَّجَ وَالْقَمَرُ فِي الْعُقْرَبِ لَمْ يَرِ الْحُسْنَى.

اگر دارد به چه نحو است؟ اگر دولت با نشر پول و مثل آن ارزش پول را پایین بیاورد ضامن است یا نیست؟ نظر دادن در این موارد هم مطمئناً بدون دانستن مقداری علم اقتصاد و دانش پول و بانکداری میسر نیست.

همچنین اینکه گاهی در کتاب‌ها می‌نویسند - و مردم هم تلقی می‌کنند که فتواست، اما در حقیقت فتوا نیست - که الکل‌های طبی یا صنعتی نجس است یا نجس نیست و اگر به عنوان حلال به کار گرفته شد آن محصولی که به دست می‌آید نجس است یا پاک است و قابل شرب است یا قابل شرب نیست، نظیر این‌ها همه مستلزم دانستن مقداری علم شیمی است. البته فقیه در اینجا می‌تواند به نحو کلی بگوید که: کل مسکر مایع نجس فیحرم شربه یا کل مسکر یحرم شربه. در هر حال تعیین مصادیق این عناوین، ربطی به فقه ندارد، ولی اگر کسی بخواهد تحقیق کند، باید مقداری شیمی بداند و بدون دانستن شیمی مسئله حل نمی‌شود.

از مبادی مهم اجتهاد، آشنایی و رجوع به فقه عامه است؛ زیرا شناخت موارد تقیه و حتی غیر از آن و اینکه فقیه بتواند بفهمد که روایت در چه فضایی صادر شده است، منوط به آشنایی با فقه عامه است. شناختن فقه سائد و رائج عامه در زمان صدور روایات و نیز روایات عامه، چه بسا دخیل در فهم روایات و حتی صحت و سقم روایات باشد که آیا واقعاً روایت صادر شده است و اطمینان به صدورش می‌شود یا خیر، کما اینکه ما نیز در بعضی جاها آن را مورد نظر قرار دادیم. مسئله تقیه هم که روشن است.

آشنایی با تفسیر را جدا نگفتیم زیرا مبادی تفسیر را بیان کردیم و آیات الاحکام هم که در حقیقت فقه است و تفسیری جدای از فقه نیست؛ آیاتی که مربوط به فقه است، خودش تفسیری است که صبغه فقهی دارد.

تخطئه و تصویب

مرحوم آخوند رحمته الله علیه در همین جا مسئله تخطئه و تصویب را مطرح و بررسی می‌کنند. این مسئله به مناسبت، دو سه جا در اصول مطرح شده است؛ یک مورد در بحث اجزاء است، یکی در بحث قطع و ظن است، ولی جایی که بسیاری از اصولیون رسماً و مفصلاً مطرح کرده‌اند، در مبحث اجتهاد و تقلید است؛ زیرا عبارتی از قدیم مطرح شده است که آیا المجتهد مصیبٌ او مخطئٌ؟ برخی می‌گفتند که کل مجتهد مصیب، و برخی می‌گفتند: إن اصاب فاصاب و إن اخطأ فلیس بمصیب. لذا بحث تخطئه و تصویب بحث بسیار مهمی است.

معنای تخطئه

امامیه از قدیم معروف به تخطئه هستند. حتی سنی‌ها هم با همین تعبیر گفته‌اند امامیه اهل تخطئه‌اند. تخطئه یعنی مجتهد وقتی که تلاش فکری می‌کند و می‌خواهد حکم را به دست بیاورد - چه در عقلیات و

چه در شرعیات - یا به واقعی که در عقلیات فی نفس الامر است و واقعی که شارع قرار داده است، می‌رسد یا نمی‌رسد. اگر رسید، می‌گوییم: اصاب و اگر نرسید خطا کرده است. این معنای تخطئه است.

معنای تصویب

عده زیادی از مخالفین ما اهل تصویب هستند. معنای تصویب - البته تصویب بسیار افراطی - این است که صرف نظر از آنچه مجتهد به آن رسیده است، هیچ چیزی وجود ندارد؛ یعنی می‌گوید: ما ادئی الیه ظن المجتهد بل قطع المجتهد، فهو الواقع. تفاسیر دیگری نیز از تصویب وجود دارد که در ادامه آنها را توضیح می‌دهیم:

تفاسیر مختلف از تصویب

۱. تصویب عبری

تصویبی وجود دارد که اسم آن را «تصویب عبری» نهاده‌اند؛ چون نام قائل به آن، عبدالله بن الحسن العبری است و برخی هم گفته‌اند عبید الله، برخی هم گفته‌اند عبدالله بن حسین. او قاضی بصره بوده و در سال ۱۰۵ ه.ق متولد شده است و متوفای ۱۶۸ ه.ق است. چیزهای عجیبی از او نقل کرده‌اند، از جمله حرفی که غزالی در *المستصفی فی علم الاصول* چنین آورده است: *ذَهَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ الْعَبْرِيُّ إِلَى أَنْ كُلَّ مُجْتَهِدٍ مُصِيبٌ فِي الْعُقُلِيَّاتِ كَمَا فِي الْفُرُوعِ*^۱ هر مجتهدی حتی در عقلیات، به هر چه برسد مصیب است. یعنی در اینکه اجتماع و ارتفاع نقیضین محال است یا نیست، عالم حادث است یا حادث نیست، معلول احتیاج به علت دارد یا ندارد و در هر حکم عقلی دیگر، هر مجتهدی مصیب است؛ یعنی وقتی که تلاش کرد، هر چه را بگوید همان حق است! و یا به تعبیر دیگر هر چه را مجتهد در عقلیات به آن رسید، صواب و درست است!

این کلام عجیبی است و خود غزالی درباره ظاهر این کلام می‌گوید: این از ادعای سوفسطایی‌ها بدتر

۱. المستصفی، ج ۱، ص ۳۵۰:

مَسْأَلَةٌ ذَهَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ الْعَبْرِيُّ إِلَى أَنْ كُلَّ مُجْتَهِدٍ مُصِيبٌ فِي الْعُقُلِيَّاتِ كَمَا فِي الْفُرُوعِ. فَتَقُولُ لَهُ: إِنْ أَرَدْتَ أَنَّهُمْ لَمْ يُؤْمَرُوا إِلَّا بِمَا هُمْ عَلَيْهِ وَهُوَ مُتَّهَى مَقْدُورِهِمْ فِي الطَّلَبِ فَهَذَا غَيْرُ مُحَالٍ عَقْلًا وَلَكِنَّهُ بَاطِلٌ إِجْمَاعًا وَشَرْعًا كَمَا سَبَقَ رَدُّهُ عَلَى الْجَاحِظِ، وَإِنْ غَنَيْتَ بِهِ أَنَّ مَا اعْتَقَدَهُ فَهُوَ عَلَى مَا اعْتَقَدَهُ فَتَقُولُ: كَيْفَ يَكُونُ قَدَمُ الْعَالَمِ وَخُدُوتُهُ حَقًّا وَإِبْتِاتُ الصَّانِعِ وَنَفْيُهُ حَقًّا وَتَصْدِيقُ الرَّسُولِ وَتَكْذِيبُهُ حَقًّا وَلَيْسَتْ هَذِهِ الْأَوْصَافُ وَضَعِيَّةً كَالْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ؟ إِذْ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الشَّيْءُ حَرَامًا عَلَى زَيْدٍ وَحَلَالًا لِعَمْرٍو إِذَا وُضِعَ كَذَلِكَ، أَمَّا الْأُمُورُ الدَّائِنِيَّةُ فَلَا تَتَّبِعُ الْإِعْتِقَادَ بَلْ الْإِعْتِقَادُ يَتَّبِعُهَا، فَهَذَا الْمَذْهَبُ شَرٌّ مِنْ مَذْهَبِ الْجَاحِظِ؛ فَإِنَّهُ أَقْرَبُ بَانَ الْمُصِيبِ وَاحِدٌ وَلَكِنْ جَعَلَ الْمُخْطِئُ مَعْدُورًا، بَلْ هُوَ شَرٌّ مِنْ مَذْهَبِ السُّوفِسْطَائِيَّةِ لِأَنَّهُمْ نَفَوْا حَقَائِقَ الْأَشْيَاءِ وَهَذَا قَدْ أَثْبَتَ الْحَقَائِقُ ثُمَّ جَعَلَهَا تَابِعَةً لِلْإِعْتِقَادَاتِ، فَهَذَا أَيْضًا لَوْ وُرِدَ بِهِ الشَّرْعُ لَكَانَ مُحَالًا بِخِلَافِ مَذْهَبِ الْجَاحِظِ.

است! سوفسطایی‌ها می‌گویند ما نمی‌دانیم چیزی هست یا نه، یا نفی حقایق اشیاء می‌کنند، اما او بالاتر از این، می‌گوید مجتهد هر چیزی را گفت، ولو با حرف دیگری تناقض دارد - مثلاً یکی نفی کرد و یکی اثبات کرد - اما هر دو صواب گفته‌اند.

البته برخی گفته‌اند مقصود او فقط مربوط به شرعیات است نه عقلیات، ولی این حرف، خلاف ظاهر و بلکه نصّ منقول از اوست.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالمهدی